

آمدند و شیخ علی خان ولد فتح علی خان حاکم قبه پنج هزار (۵۰۰۰) تومان نقد به توسط یکی از اقربای معتبر و حسین قلی خان بادکوبه‌ای خالوی خود علی بیگ و برادر خود مهدی قلی خان را با نفوذ نامعدود و اجناس بی‌قیاس روانه دربار حضرت شاهنشاه قاجار کردند و اظهار اطاعت و ضراعت نمودند.

همچنین سلیمان پاشای والی بغداد چند رأس اسب و استرکوه بنیاد و طپانچه‌های فرنگی تحفه و سایر هدایای نخبه فرستاده، فرستادگان هر یک مخلع و منعم و مفتخر و خورسند معاودت نمودند.

لذا اردوی کیوان‌پوی شاهنشاهی پس از سی و سه (۳۳) روز اتراق از گرد حصار شوشی به اقدام شش (۶) فرسخی آن شهر اقدام فرمود، بیست و هفت (۲۷) روز در آنجا بیاسود و از آنجا به جانب تفلیس نهضت فرمود و از آنجا در نواحی گنجه روزی توقف و مقرر مقرر را از ورود موکب نصرت جنود رشک سپهر برین ساخت و در متنزعات بردع به عیش و عشرت و شکار و تفرج همی گذاشت و گوش بر نشید شیخ سخن طراز نظامی همی داشت که گفته است:

نظم

خوشا ملک بردع که اقصای وی	نه اردی بهشت است بی‌گل نه دی
تموزش گل کوهساری دهد	زمستان نسیم بهاری دهد
ز تپه‌وی و درآج و کبک و تذرو	نبینی تهی سایه بید و سرو

موکب ظفرکوکب حضرت شهریار از گنجه به منزل قراجای قدم رنجه کردند
 بنه و آغروق همیون پادشاهی را به اعتمادالدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی
 وا گذاشته به عزم و غزو گرجستان و تفلیس نهضت فرمود.

در بیان عزیمت
پادشاه ایران خسرو گیتی ستان
حضرت شهریار کامکار و الاتبار آقا محمد شاه قاجار
ابن خاقان سعید شهید محمد حسن خان قوینلو
به تسخیر تفلیس و گرجستان و فتح
آن کشور نفیس

حضرت اقدس شهریار گیتی ستان شاهنشاه کثیر الشان نامه به ارکلی خان [۱۱۱۴] والی ولایت تفلیس و گرجستان نگاشتن فرمود. مجمل آن نامه مشگین ختامه اینک: نواب غفران مآب شاه اسمعیل صفوی ماضی طاب ثراه در هنگام تسخیر ممالک ایران بر اغلب گرجستان حکمران بود و در مصالحه سلاطین ماضیه با عثمانیه ولایت تفلیس با بعضی بلاد گرجستان داخل ثغور و قسمت ایران افتاده، چون ما را در این ایام جهان ستانی به تسخیر عدو و ایران و تدمیر مخالفان اشتغالی بود بدین سامان راه بر نگرفیم و بدین جانب روی بر نهادیم تا اکنون که بنیاد اعدا بر انداختیم و به فضل الله کار مدعیان مُلک را ساختیم، باید آن مُلک نیز به قانون قدیمه مملکت ایران را ضمیمه باشد. لهذا در کمال امیدواری باید به حضور حضرت شهریاری آید و قرار خدمتگزاری داده به ولایت خود باز گردد، و الا بر او نیز همان آید که بر دیگران رفته.

چون این نامه تهدید آمیز خشیت انگیز به ارکلی خان والی گرجستان رسید به مسامحه و مساهله و دفع الوقت گذرانید و به حصانت برج و باره و احتشاد پیاده و سواره اهتمام تمام کرد، و بعد از تجهیز حشم و تشمیز خدم از شهر بیرون آمده در چهار (۴) فرسنگی شهر مستعد مقابله و مقاتله نشست، به اشارت خاقان ترک و سلطان بزرگ سپاه نصرت همراه به جانب تفلیس به حرکت درآمدند:

بیت

روان شد به صحرا سپه فوج فوج چو دریا که ناگه در آید به موج

توپهای کوه پیکر بر عرادهای چرخ چنبر حرکت کردند و اشتران زنبورکخانه و نفازه خانه راه در گرفتند، علمهای گوناگون شقه‌ها برگشادند و کرناچیان ولوله انگیز دم در نای و شیپور در دمیدند، کوه و در و دشت از قعقه سلاح پر صدا شد و ابر و هوا از گرد و غبار تیره گردید تا کار به مقاتله کشید و صفوف جانبین آراسته آمد، طلبها به نوازش در آمدند و تفنگها غرش گرفتند تیرها پریدند و تیغها دریدند.

نظم

چو نور روی دلارام شد فروزان تیغ بشکل ابروی معشوق خم گرفت کمان
 چو خواب در سر مردان جست حسام چو وهم در دل گردان گرد رفت سنان
 نه جای یافت همی در دماغ جز خنجر نه راه دید همی سوی دیده جز پیکان
 عقاب وار قضا برکشیده تیر خدنگ نهنگ وار اجل باز کرده پهن دهان
 این جنگ شاهانه تطویل یافت و مدت آن مصاف امتداد پذیرفت، خونها به گرد
 ارس رسید و تن‌ها با جبال برابر شد تا آخر الامر نسیم فتح و نصر بر پرچم علم
 سپاهیان دارای عصر وزیدن گرفت، آرامنه مغلوب شدند و بسیاری گرفتار آمدند.
 ارکلی خان روی از معرکه برتافته به جانب تفلیس شتافته از آن رزم تا شهر تفلیس که
 چهار فرسخ بود چنان راند که باد صبا در سرعتش فرو ماند.

چون والی از این صدمه قوی بنیاد بنیانش ضعیف بود دانست که در قلعه ماندن
 بی فایده است و جان بدر بردن اولی است. به محض ورود به شهر عیال خود را
 برداشته از دروازه دیگر بیرون شد، با عبادتی احتش و ده فال زنش و دختش به
 تعجیل تاخت و در کارتیل و کاخت طرح نزول در انداخت. تمام بنه و توپخانه و
 اسباب ارکلی خان با اسیر کثیر به تصرف غازیان جلادت مسیر درآمد، هفتاد (۷۰)
 تن از اعظام آرامنه و گرجیه را در حضور پادشاه مجاهد غیور گردن زدند و به سرعت
 برق و باد روی به تفلیس نهاد.

ساعتی بعد از خروج والی گرجستان نزول موکب عالی در شهر واقع شد، غازیان
 کشورگیر و دلیران دشمن شکار وارد شهر تفلیس شدند، بهشتی دیدند پر از خواسته
 و غلمان و حورالعین آراسته، دست به یغما و غارت برگشادند در فضح کواعب و
 کشف مثالب اغماض نکردند، برده گیان لاله روی بی پرده در بازار و کوی همی
 تاختند و ناچار با صیدافکنان قاجار همی ساختند، همان به که این راز آشکار نهفته

باشد و این غنچه شکفته ناشکفته ماند:

انگار که گفتم و دلی چند شکستیم

جمع کشیشان را دست بسته به رود ارس در افکندند؛ و تمام کنیسه و کلیسا و معابد و مساجد آنها را برکنندند، نه (۹) روز در آنجا توقف شد و پانزده هزار (۱۵۰۰۰) اسیر بیرون آوردند با آنکه اراده کاخت و کارتیل بود، سردی هوا مانع آمد وقت اقتضا نمی کرد، پس از خروج از تفلیس به جانب گنجه روان شد. جواد خان گنجه ای قاجار و محمد خان ایروانی زیادلو که از عهد صفویه ابا عن جد در آن دیار امیر و سالار بودند، به حضور شاهنشاه قاجار آمدند و اظهار ارادت موروثی نمودند و توکل خان به کوتوالی ایروان رفت، اردوی خدیو جهانجوی از راه اقدام و الوند به لب ارس آمدند و جسری به رود بستند و از رود گذشتند و بر آن روی رود فرود آمدند. هر خیمه برکنار رود پراز نوای رود بود و دلبری با دلبری در عیش و سرور همی غنود، خیام غازبان مطلع خورشید روی خورشید رویان بود، غزالان مشکین کمند در کمند آهو شکاران غنچ و دلال و رنج و ملال داشتند، معنی *حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ*^۱ مصور آمده و *سَرَكَاتِهِنَّ الْيَاقُوتُ وَ الْمَرْجَانُ*^۲ مجسم گشته اما جزاء بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ نیز به جای خود بود.

نظم

نابرده رنج گنج میسر نمی شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

در ذکر وقایح

شروان و شماخی و شکی و

مراجعت مصطفی خان سردار و شهادت او

سابقاً مرقوم افتاد که حضرت شهریار گیتی ستان کامکار در کنار رود ارس مصطفی خان دولوی قاجار را با دوازده هزار (۱۲۰۰۰) سوار به استمالت مصطفی خان شروانی مأمور فرمود و خان شروان به فیت داغی که کوهی است مشهور رفته،

۱. سوره الرّحمن، آیه ۷۲: سیه چشم‌هایی که در سرپرده‌ها مستورند.

۲. سوره الرّحمن، آیه ۵۸: آن دختران چونان یاقوت و مرجانند.

مصطفی خان دولو، شروان و شماخی را [۱۱۵] مسخر کرده در آن نشست.

و مقارن این حال فی مابین محمدحسین خان شکی و برادرش سلیم خان مناقشه و مخالفت افتاده، سلیم خان از شکی گریخته به داغستان رفته از الکسندر حاکم لگزیه جار و تله استمداد کرده به اعانت او بر سر محمد حسن خان که در نخویه بود آمد، محمد حسن خان با متعلقین خود فرار کرده به آق داش رفت و عریضه عجزآمیز به حضور حضرت خاقان ضعیف نواز آقا محمد شاه قاجار ارسال داشت. و فرمان قضا جریان صادر شد که مصطفی خان سردار قاجار به امداد او رفته او را مستقل کند.

مقارن ورود سردار به آق داش، حاجی سعید و حاجی نبی نامی از جانب سلیم خان به اردوی شهریار سلیمان شأن آمدند، از محمد حسین خان سعایت کردند و ارادت او را خیانت جلوه دادند. لهذا به مصطفی خان سردار قاجار حکم رفت که محمد حسین خان شکی را گرفته کور سازد، و سلیم خان به حکومت پردازد و اموال محمد حسین خان را از نقیر و قطمیر روانه حضور پادشاهی دارد. و سردار بر حسب امر شهریار گیتی مدار رفتار نموده، همانا حاجی سعید و دیگران چنان معروض داشتند که سردار به کدخدایان شروان تعدی و اموال آنها را نیز بلاجرم ضبط نموده و از هر چه گرفته نفایس آن را به جهت خود نگاه داشته و نفایه فرومایه آن را به حضور اعلی انفاذ داشته.

لاجرم خدیو جهان از سردار رنجیده نواب برادر خود علی قلی خان را منصوب و مصطفی خان قاجار دولو را معزول و احضار به حضور نموده، بعد از ورود خان قاجار و خروج سردار نظر به اینکه سلوک شایسته با عموم اهالی شروان ننموده و دلها از او مجروح بود، در هنگام رجعت از شروان گروهی از سواران خان چوپان که در دلیری و اسب اندازی و چالاکی و ترکتازی معروفند بر سر راه خان والاشان آمدند، رکابداران معروض داشتند که سواری چند در اطراف راه پیدا شده‌اند و یحتمل که دزد و راهزن باشند.

خان شجاعت شعار اسب را تبدیل بر جنیبت صرصر تک سوار و نیزه جگردوز از نیزه‌دار گرفته اسب بر سر سواران برانگیخت، سواران متفرق شده به هزیمت رفتند. خان به تنی دو از آن قوم رسید به طعن رمح از مرکب بینداخته سواران از اطراف بیرون آمدند، همانا پنجاه شصت (۵۰-۶۰) سوار جرار بودند و خان روی بر

آنها نهاده دیگر بار سواران خان چوپان متفرق شدند پیش روی و اطراف او را گرفتند و تنگنهارها نمودند و گلوله بر بازوی راست امیر جلادت پناه آمده نیزه از دستش فرو افتاد، سواران از دیگر سو گلوله‌ها بیفکندند، بر سینه و پهلوی او آمده از فراز اسب در غلطیده بنه و آغروق و عمله‌جات رکاب او را اسیر و غارت نمودند.

و درین اثنا یکی از ملازمانش بر سر وی رفته شیون آغاز کرده سواران خان چوپان پرسیدند که این کدام خان است؟ گفتند: مصطفی خان قاجار سردار شروان است که مراجعت به اردوی پادشاهی همی کرد، سواران فرود آمده سر آن سردار را بریده با اسباب و اثاثه بردند و قصه با مصطفی خان شروانی شرح دادند و خیر شهادت او منتشر شد و خاقان کامران قاجار به رسم ایلیت دو روز خلوت نشین و در ماتم او اندوهگین همی زیست و به برادران عظام او تعزیت‌گوی شد و تسلیت فرمود.

و علی قلی خان قاجار برادر و سردار حضرت پادشاه ایران بعد از وصول به شروان به فیت داغی بر سر مصطفی خان شروانی رفته او را محصور کرده بدادن باج و خراج و اطاعت و انقیاد تن در داد. لهذا به اشارت شهربار کامکار علی قلی خان نیز مراجعت گزین و در مغان شرفیاب حضور شد.

و چون امیرکبیر ابراهیم خلیل خان جوانشیر در آمدن به حضور شهربار شیرگیر استمهال کرده بود و تا این غایت اثری به ظهور نرسید، دیگر باره سلیمان خان اعتضاد الدوله سردار بزرگ آذربایجان با سپاهی بی‌کران به غارت قراباغ و قلع و قمع اهالی آن بلاد مینو نهاد مأمور شد، لهذا سلیمان خان به فرمان اسکندر سلیمان شأن با سپاهی بی‌کران بدان ولایت رفته جمع کثیری را به قتل آورده و بعد از محاربات با اکابر آن صفحات قریب به صد هزار (۱۰۰۰۰۰) دواب و اغنام و حیول و انعام قراباغ را غارت کرده به اردوی همایون اعلی باز آمد و مورد التفات بی‌غایات و توجهات بلا نهایت خسروانه گردید.

و چون سردی ایام شتا اشتداد یافت اردوی نصرت آثار از مغان باجهان جهان لشکر بی حد و مر به جانب دارالسلطنه طهران حرکت فرمود.

ذکر عید سعید سال
یک هزار و دویست و ده هجری
(۱۲۱۰ / ۱۷۹۵ - ۱۷۹۶ م) و
جلوس شاهنشاه قاجار آقا محمد شاه بن
سلطان شهید محمد حسن خان
بر سریر سلطنت و تصمیم سفر خراسان

در سال میمنت مآل یکهزار و دویست و ده هجری (۱۲۱۰ هـ / ۱۷۹۵ - ۱۷۹۶ م) که دیگر باره آفتاب عالم تاب به خانه شرف در آمد و جهان پیر را زلیخاوار جوانی مجدد داد، سلطان کامکار و دارای قاجار جمشیدوار بزم عید سعید نوروزی برآراست:

لمؤلفه

بصد شوکت بصد حشمت بصد بخت به دارالملک ری شد زینت تخت
بزمی خسروانه آراسته شد و تمام امرا و حکام و فضلا و سادات ایران در پایه
سریر گردون مصیر جا بر جا ایستادند، پادشاه والجاه ایران به استدعای دولت
خواهان تاج شاهنشاهی بر سر نهاد و بازوبندهای مرضع مکمل به الماسهای [۱۱۶]
معروف مشهور مسمی به «تاج ماه» و «دریای نور» بر بازوان کشورگشا بر بسته، در
تمامی بلاد ایران خطبه سلطنت به نام نامی آن حضرت بلند آوازه شد و سکه را
رونقی جدید حاصل آمد و سر و بر همه اعالی و ادانی به تفاوت درجات به
بافته‌های کشمیری و چینی مخلع گردید، نقاره‌خانه و توپخانه و زنبورکخانه، گوش
ساکنان صوامع افلاک را کر کردند و زمین و زمان متزلزل شد.
در این ایام به عرض امنای دولت شاهانه رسید که نواب نادر میرزا مشهور به نادر

سلطان بن شاهرخ شاه بن نادر شاه افشار که از بدو دولت کریم خان وکیل در خراسان سلطنت داشت و در ارض اقدس مشهد مقدس به حکم وراثت پادشاهی می‌کرد از استماع استقلال خسرو بی‌همال متوحش و از جزای اعمال آبا و اجداد متدهش است و دست بی‌ادبی به اموال خاصه سرکار فیض آثار حضرت امام همام سلطان علی بن موسی الرضا علیه التّحیة و السّلام دراز کرده بدان زر و سیم اجتماع سپاه عظیم و دعوی مقابله با پادشاه فلک جاه ایران همی خواهد.

و همچنین اوزبکیه بخارا بر سر ساکنین مرو آمده بیرام علی خان قاجار که از زمان دولت صفویه پشت به پشت به حکومت مرو شاه‌یجان اختصاص داشته‌اند به قتل آورده، و در بعضی از بلاد خراسان ترکتازی و دست‌اندازی کرده. عرق حمیت و عصب عصبیت آن شاهنشاه غیرت آگاه در ضربان و هیجان در آمده با خود همی آهسته ترنم کردی:

بیت

من اینجای و او رزم کوش آمده است همانا که خونش به جوش آمده است
لهذا تصمیم انتقام ملکزاده افشار و انتظام صفحات مشرق فرموده به استجماع
عساکر رکاب ظفر مآب اشارت راند، و در هفتم ذی‌قعدة از دارالملک طهران به
چمن دماوند به نخجیرافکنی اقبال فرمود. پس از شکار و تفرّج بهار از دماوند به
سوادکوه رفته و از آنجا به شهر ساری که مقر سابقه حضرت شهریار بود نزهت داد
و التفات بسیار با اهالی آن دیار به ظهور آورد، از آنجا به جانب اشرف البلاد روی
نهاد و رفته رفته شکارافکنان به استرآباد مینو نهاد قدم نهاد. در همه معابر و منازل در
اندیشه حالات گذشته بودی و خداوند کریم را حمد نمودی.

بعد از ورود به استرآباد بنه و آغروق شاهانه را به چمن ساور روانه و محارست و
اختیار همه را به برادرزاده یگانه نواب حسین قلی خان قاجار محول فرمود و عالی
جناب فضایل مآب مولانا علی اصغر معلم و ملاباشی هزارجریبی را با شاگردن
بزرگوار و امیرزادگان و الامقدار یعنی فرزندان جناب جهانبانی نواب فتحعلی خان
ثانی نایب السّلطنه حکمران فارس و کرمان مشهور به بابا خان که شاهزاده عباس
میرزا و محمد قلی میرزا و حسین علی میرزا بودند و چهارمین آنان امیرزاده ابراهیم
خان بن مهدی قلی خان بن محمد حسن خان قاجار بود و در سفر و حضر به

تدریس و تعلیم به سر می بردند روانه چهاردانگه و در چهارده کلانه به توقف مأمور کرد.

و چون سابقاً گوشمالی کامل به تراکمه یموت و صاین خانی داده شده بود و طایفه کوکلانیه پای از جاده ادب بیرون نهاده، در حوالی استرآباد دست اندازی می کردند، رأی بیضا ضیای پادشاهی قرار گرفت که تنبیهی بلیغ بر آن گروه گمراه طاغی رفته باشد. جمعی از امرا و دلیران قوی پنجه سخت بازو را با سواران سوارافکن و پیادگان صف شکن بر سر آن طایفه ضالّه مأمور فرمود، کُشتند و شکستند و زدند و بستند، مال و اثقال و اغنام و اجمال آن گروه را غارت کرده با فوجی از زنان و صبیان و اطفال و رجال به حضور شهریار اعلی آوردند.

فرمان به امیرزاده آزاده نواب حسین قلی خان ثانی نگاشته و امر شد که با اهالی اردو و بنه به چمن کالپوش آیند و موکب ظفر کوکب نیز از عرصه دشت گرگان راه سپار کالپوش گشت و از کالپوش به جاجرم نزول افتاد و شاهزادگان را بیلامشی در مبارک آباد مقرر شد.

در بیان مجملی از مُلک خراسان و عزیمت پادشاه ذیحجه ایران بدان بلاد و سامان و آنچه در این مدت شهریار قاجار در آن مُلک و دیار به ظهور آورده است

پوشیده مباد که خانه به چهار حدّ مهیاست و از جمله حدود اربعه ایران حدّ اعظم و رکن افخم خراسان است و آن ملک مشتمل است بر بلاد عظیمه و مداین قدیمه، از سمت مشرق محدود است به ملک زابل و توران و شمالش به دیار خوارزم و گرگان و غربی آن به عراق و مازندران، جنوبش به مفازه و قهستان. و در این ایام تمامت بلاد قهستان و مفازه و سجستان و زابل و گرگان و بعضی از بلاد طبرستان از مُلک خراسان محسوب می شود و آن ملک محتوی است بر چهار

بلوک ۱:

اول: بلوک طخارستان

دوم: بلوک مرو شاه‌یجان

سیم: بلوک نیشابور

چهارم: بلوک هرات.

و در ملک خراسان بیست و دو (۲۲) شهر و هیجده (۱۸) قصبه و پانزده (۱۵) قلعه به شمار آورده‌اند:

اسفراین و بیهق و جوین و جاجرم و خبوشان و طوس و نسا و نیشابور و کلات و اسفزار و فوشنج و باخرز و بادغیس و جام و جشت و خواف و زواره و غور و غرjestان و بامیان و خلم و ختلان و طالقان و فاریاب و ابیورد و نسا و خاوران و سرخس و شبرغان از بلاد آنجاست.

و جندق و طبس گیلکی و ترشیز و قاین و تون و طبس مسینا^۲ و دشت بیاض و گنابد از بلاد قهستان یعنی گهستان است.

و جمیع بلاد خراسان از اقلیم چهارم و جبال و تلال آن با صحاری برابر و یکسان است و اراضی آن به شکل طولانی از مشرق به مغرب کشیده است و تخمیناً [۱۱۷] یک ماه راه است. خلائق این ولایت به صفت شجاعت و فتوت معروف و به علو همت و کیاست و فرزاندگی و حکمت موصوفند، در بدایت حال بر کیش صابیه بوده‌اند پس از آن طریقه زردشت اختیار نموده از آن سپس به ملت محمدی (ص)

۱. مقدسی گوید: من خراسان را به نه (۹) خوره و هشت (۸) ناحیت بخش نموده‌ام. و آنگاه ناحیت‌های مهم را: پوشنج، بادغیس، غرjestان، مرورد، طخارستان، بامیان، گنج روستا و اسفزار نام برده و از بلخ، غزنین، سگستان، جوزجانان، مرو شاه جهان، نیشابور و قهستان به خوره نام می‌برد. (احسن التقاسیم، ۴۳۰/۲ - ۴۳۶). و حمدالله مستوفی گوید: حدودش با ولایت قهستان و قومس و مازندران و مفازه خوارزم است. آنگاه از چهار ربع در خراسان به ترتیب: ربع نیشابور؛ ربع هری؛ ربع بلخ و طخارستان و ختلان و بامیان؛ ربع مرو شاهجان یاد می‌کند (نزّه القلوب ۱۸۱ - ۱۹۳).

۲. مقدسی از طبس عُناب و طبس خرما ذیل قصبه قاین و شهرهایش یاد می‌کند (احسن التقاسیم ۴۳۶/۲، ۴۳۷) و در ذیل طبس عناب گوید: طبس مسینان نیز نامیده می‌شود، عناب بسیار دارد (همان ۴۷۱/۲). ولی مستوفی از طبس مسینان و طبس گیلکی جزء شانزده ولایت قهستان یاد می‌کند. (نزّه القلوب، ۱۷۷، ۱۷۸).

رغبت کردند، اکنون صاحب چند مذهب در آن ولایات سکونت دارند:

اول: طایفه اثنا عشری و ایشان قومی بی شمارند.

دوم: فرقه اهل سنت و جماعت آنان نیز بسیارند.

سیم: شیعه اسمعیلیه که آنان به واسطه داعیان اسمعیلی خاصه شاه سید ناصر خسرو علوی در جبال بدخشان و هزاره و بامیان ساکنند و در عدت کمتر از دو طایفه مذکوره یعنی اهالی سنت و شیعه‌اند.

چهارم: نصیری یعنی طوایف غالی که در حضرت علی عالی غلو کرده‌اند و او را به الوهیت پرستاری نموده‌اند، و اهالی این گروه در کوهستان هزاره و بندبربر و بدخشان کثیر و فراوانند.

پنجم: طایفه جهود یهود که در غایت قلت و نهایت ذلّتند.

ششم: گروه هنود که ایشان از گروه سابقه اضعف و اقلند.

و اما القبائل

قبایل و عشایر در خراسان از حیث شماره بیروند و از تعداد ستاره افزون، من جمله از طوایف قزلباش تخمیناً چهل هزار (۴۰۰۰۰) خانه در آن دیار سکونت دارند، و از قبایل اکراد قریب به پنجاه هزار (۵۰۰۰۰) خانوارند، و از عشایر عرب که در زمان ملوک امویه و خلفای عباسیه بدان ولایت آمده‌اند اکنون زیاده از شصت هزار (۶۰۰۰۰) خانه می‌باشند، و از ایلات هزاره و تیمنی و جمشیدی و تیموری از حدّ جبال بامیان الی قرب خاف و باخرز از یکصد هزار (۱۰۰۰۰۰) خانه بیشترند. اما طایفه افغان که متفرق بدو فرقه‌اند: اول: ابدالی که ایشان را درانی گویند و سلطنت افغانه در این طایفه است این گروه یکصد هزار (۱۰۰۰۰۰) خانوارند. دویم: طایفه غلن زائی مشهور به غلجائی که سی هزار (۳۰۰۰۰) خانوارند.

پیشینه تاریخی خراسان

و فرقه اوزبک و ترکمان که از اولاد چنگیز خاندان آنچه در سرخس و بادغیس و مرو و نواحی آن و بلخ و اطراف آن ساکنند از یکصد هزار (۱۰۰۰۰۰) خانه افزونند. و مملکت خراسان یعنی محل خورشید که در طرف شرقی ایران واقع است از

بدو دولت ملوک پیشدادی و افراسیاب و اسکندر رومی و ملوک الطوائف و اشکانیان و ساسانیان و اهالی اسلام و امرای دولت خلفای اربعه و امویه و بنی‌العباس الی سنه نهصد و بیست و شش (۹۲۶ هـ / ۱۵۲۰ م) که شاه اسمعیل صفوی از تصرف بیگانگان بیرون آورد و سلاطین اوزبکیه تصرف کردند تا در یکهزار و صد و چهل و پنج (۱۱۴۵ هـ / ۱۷۳۲ - ۱۷۳۳ م) نادر شاه افشار متصرف شد، در تحت تصرف پادشاهان ایران بود.

پس از انقراض دولت نادری در آن ولایت رسوم ملوک الطوائف به ظهور رسید و از آغاز دولت کریم خان وکیل الی زمان [آقا] محمد شاه قاجار خراسان در دست شاهزادگان افشار همی بود و سلاطین بخارا و افغان در آن سامان تصرفات همی کردند. و در این ایام سعادت فرجام نادر سلطان بن شاهرخ شاه بن نادر شاه در ارض اقدس مشهد اظهار استقلال همی کرد و در ترکستان و بخارا و خوارزم و فرغانه، اوزبکیه دعوی سلطنت می نمودند.

اعزیمت آقا محمد خان قاجار به سمت خراسان

چون از آغاز دولت زندیه حکومت خراسان با طبقه افشاریه از اولاد و احفاد نادر شاه افشار همی بود، شاهنشاه قاجار قصد تسخیر آن دیار فرمود و مانند شاه اسمعیل صفوی و نادر شاه افشار همّت خود را بلند کرد و عزم تسخیر خراسان و تدمیر سلاطین آن سامان فرمود، و این کاری بزرگ بود و همتی سترک که این پادشاه ترک قاجار فرمود و قدر مرد به قدر همّت اوست.

اسفراین که قصبه‌ای است دلنشین آبش معتدل و هوایش بهجت قرین، بر طرف شمالی سبزوار و از توابع نیشابور است، مشتمل بر پنجاه (۵۰) قریه دلگشا است. و در این ایام ابراهیم خان گُرد شادلو حاکم آنجا با استعداد سپاه خود به حضرت شاهنشاه قاجار آمده اظهار متابعت کرده، و پس از او امیر گونه خان گُرد زعفرانلو و ممش خان گُرد زعفرانلو حاکم چناران به حضور شهریار شهریاران آمدند و هکذا لطفعلی خان حاکم [اتک] و صفر علی خان بغایری در خبوشان و جعفر خان بیات

فرمانروای نیشابور در منزل جهان ارغیان شرفیاب آستان پادشاهی شدند. و جعفر خان بیات نیشابوری به علت تعلل در خدمت ملتزمین رکاب پادشاهی به معرض مصادره در آمده با کوچ و متعلقین خود به مستقر خلافت روانه شد.

صادق خان شقاقی در محل جهان ارغیان با پنج هزار (۵۰۰۰) سوار جرار از ملازمان رکاب شاهنشاه قاجار به صوب ارض اقدس و مشهد مقدس مأمور شد که در خارج حصار شهر بدانچه مصلحت دولت دارای دهر است تقدیم ورزد.

و در این محال از وقایع ارض اقدس به عرض مقدس رسید که جناب میرزا محمد مهدی که سرآمد فضلالی عصر بوده به مرافقت شاه و الاجاه شاهرخ شاه و قهارقلی میرزا فرزند ارجمندش از ارض اقدس و مشهد مقدس رضوی موکب فیروزی کوکب پادشاه قاجار را استقبال می نماید. حضرت شاهنشاهی آقا محمد شاه قاجار بنا بر حرمت شاهزاده سلسله افشار، نواب شاهزاده حسین قلی خان ثانی برادرزاده خود را به استقبال مأمور فرمود. چون پادشاه دقایق آگاه حقایق همراه از رموز عرف و شرع آگاه بود، در ضمن ارسال برادرزاده بی همال مقرر و سپارش کرد که:

هرگاه جناب میرزا محمد مهدی بر حضرت شاهرخ شاه مقدم باشد به محض مقابله از بابت تکریم و تحریم سلسله سادات و فضلالی نواب حسین قلی خان ثانی از اسب [۱۱۸] پیلتن پیاده شود و ملاقات سید را مقارن به اظهار ارادت کند، و اگر شاهزاده افشار شاهرخ شاه مقدم باشد، چون به یکدیگر ملاقی شوند همچنان سواره با یکدیگر مصافحه و معانقه نمایند.

زیرا که در ثبات سلطنت ایران نخست فتحعلی خان قاجار سبقت داشت و بعد از قتل وی نادر شاه افشار رایت جلالت برافراشت. لهذا نادر شاه افشار و فتحعلی خان قاجار و رضا قلی میرزا و محمد حسن خان و شاهرخ شاه و جهان سوز شاه و نادر میرزا و فرزند حسین قلی خان که حسین قلی خان ثانی است با یکدیگر از اکفاء و امثال خواهند بود.

مع القصه حضرات مزبوره شرفیاب حضور شاهنشاه غیور شدند، شهریار قاجار بر تخت جلالت قرار گرفت، شاهرخ شاه بن نادر شاه افشار را در پای تخت که مسند

شاهی گسترده بود جلوس فرمود، و در مقابل خود اذن نشستن داده، جناب میرزا محمد مهدی را در زیر دست او رخصت تمکن فرمود و به هر یک فراخور پایه و مایه تفقدات و توجهات شاهانه به ظهور آورد که هر دو خورسند و خوشدل شدند. و رأی ملک آرای خسروانه چنان مصلحت ملک دید که شاهرخ شاه مکفوف و فرزندانش در اردوی همایون موقوف باشند و اعتضادالدوله امیرکبیر سلیمان خان قوینلو دائمی با هشت هزار (۸۰۰۰) نفر از عساکر فیروزی مآثر به مصاحبت جناب میرزا محمد مهدی به مشهد مقدس رفته اهالی شهر را مطمئن و امیدوار کند. و در آن حال از حضرت نادر میرزا نبیره نادر شاه و فرزند شاهرخ شاه که در مشهد دعوی شاهی می کرد نامه در رسید و مشهود شد که خوف و خشیت را بر وجود وی استیلاست و صبر و سکون در آن شهر مقدس نتواند کرد، بنابراین شاهنشاه عدالت و مروّت قرین او را منع نفرمود و مقرر شد که با اتباع و اشیاع و کوچ و خانه و متعلقین از خویش و بیگانه به هر جا که خواهد رود. پس از ورود حکم خدیوانه و مثال شاهانه، نادر میرزا راه هرات برگرفت و به نزد شاهزادگان افغان رفت، و مرد دانا داند که اگر او را در نظر همت شهریار قاجار واقعی و عظمی بود، هرآینه به رخصت و هجرت او به بلاد خراسان اذن نمی فرمود.

علی ایّ حال شاهنشاه بلند پایگاه دانشمند بینشور سکندر عزم فلاطون حزم از منزل جهان ارغیان در بام آهنگ مشهد مقدس امام علیه السلام کرد، همانا ابراهیم خان کُردشادلو در تقدیم خدمات آذوقه و علوفه سپاه نصرت پناه مسامحتی کرد از اسفراین با کوچ و متعلقین خود به طهران مأمور شد.

در بیان ورود

پادشاه ایران سلطان محمد شاه قاجار بن
 سلطان محمد حسن خان بن فتحعلی خان قوینلو
 به مشهد مقدس و ارض اقدس و
 سایر سوانحات و واقعات این سال خیریت منوال

بر دانشوران بینشور پوشیده مباد که سلاطین سلسله علیه قاجاربه همواره بر

مذهب حقه و طریقه تشیع بوده‌اند و ابداً مشرب عذب صافی این طایفه به غبار ضلال مکدر نبوده است، چنانکه ابا عن جد همیشه در دولت صفویه رضویه موسویه عن جد مصدر خدمات شرعیه شده‌اند، و مادام العمر در سرحدات قراباغ و ایروان و مرو شاه‌یجان و گرگان با منکران دین مبین مجاهده کرده‌اند. و جناب شاه‌قلی بیگ قاجار جدّ اعلائی فتحعلی خان به مصالحه دولت ایرانیه و عثمانیه زحمتها برد تا اصلاح این افساد کرد و در هنگامی که امرای افغانه بر صفویه غلبه کردند، نواب فتحعلی خان بی‌احضار شاه سلطان حسین به محض عصبیت به عراق رفته مجاهدت کرد.

و در وقتی که امرای آذربایجان فتحعلی خان و شهبازخان دنبلی با آزادخان افغان موافقت کرده به گیلان آمدند، حضرت سلطان محمد حسن خان نامه بدیشان نگاشت و مرسول داشت که:

با آن همه ظلم و اعتساف که افغانه با سلسله سادات صفویه کردند شما را چه افتاده که با آزاد خان افغان متابعت کرده‌اید؟ همانا از مشرب عذب ولایت جرعه‌ای نچشیده‌اید و اگر کار چنین است بر من واجب است که با شما دفاع و نزاع الزام دانم.

لهذا شهبازخان و فتحعلی خان از تقویت آزاد [خان] پهلو خالی کردند. در رزم گیلان و ارومی به خدمت سلطان محمد حسین خان قاجار پیوستند. و حضرت شهریار تشیع شعار والاتبار آقا محمد خان در کمال صحت نیت و پاکی طویت بود و چنانکه سابقاً اشارتی رفته در فرایض و نوافل مبالغه داشت و پیوسته در خلاء و ملاء طالب مقام شهادت بود و در این مملکت ستانی تأیید خداوندی داشت، چه که در ایام توقف شیراز در نهایت یأس و حرمان می‌زیست و هیچ روزی امید حیات و گمان نجات نداشت و خود فرموده بود که:

روزی مردی در لباس علما بر من نظری کرد که پس از آن نظر خود را پادشاه دیدم و روز به روز در قوت نفس و صفای قلب من افزود.

لهذا در نزد مشایخ عهد و ارباب حقایق اظهار ارادت فرمودی و تمنای اذکار و اوراد نمودی، اگر در قتل اهالی کرمان اصراری کرد وجه آن نیز وقتی مرقوم خواهد افتاد.

مجملاً اینکه آن حضرت پادشاهی بود خوش نیت و در روز ورود به ارض اقدس و مشهد مقدس بر قوانین سلاطین صفویه موسویه نه از راه تقلید بلکه از روی تحقیق و ارادت از رخس جهان پیمان پیاده شد و مسافتی بعیده طی نمود و از دروازه خیابان وارد گردید، و در کمال عجز و مسکنت و فروتنی و مذلت با دیده [۱۱۹] اشکبار همی رفت تا به آستان ملایک پاسبان حضرت سلطان الاولیا علی بن موسی الرضا علیه السلام در رسید، زمین بوسیده وارد حریم با تعظیم شد و مدت بیست و سه (۲۳) روز در آن ارض اقدس به طاعات و عبادات و عرض حاجات و ارادات عتبه بوسی همی کرد و به نذورات و خیرات و مبرات همی گذرانید. و در ایام زیارات به شیوه خدام خدمت آن امام ذوی الاحترام همی کرد.

در ذکر بعضی

اتفاقات مرو و بخارا و تصرف

سلاطین و خوانین اوزبکیه در آن بلاد و

ظلم و تعدی بر عباد و

فرستادن پادشاه اسلام بعضی سفرا بدان ولایت و

قصد تسخیر ماوراء النهر و بلخ بامی و مرو شاهبجان

بر اصحاب خبرت پوشیده نیست که ماوراءالنهر یعنی آن سوی رود جیحون که ولایت ترکستان است، مملکتی است عریض و وسیع و در آن چندین شهر بزرگ و عالی و رفیع است مانند: سمرقند و بخارا و سغد و خجند و زرنوق و تور و کش و بدخشان و ترمذ و اشناس و اسروشنه و اوزکند و اترار و چاچ و سنجان و نسف و قاریاب و تاشکنت و فناکت و غیرذلک، و غالب این بلاد در تصرف اولاد تور و آل افراسیاب بوده و از آن پس چنگیزیان تصرف نموده اند.

و اولاد چنگیز خان هر یک در طرفی سلطنت یافته اند و از آن جمله اولاد اوزبک خان جوچی نژاد است که ایشان را اوزبک خوانند و آنها نیز به چند فرقه متفرقند و در بلاد فرغانه مشهور به خوگند و ترکستان و بخارا و سمرقند و خوارزم شعب آن گروه پراکنده شده اند و چنانکه در تواریخ مسطور است در هر بیشه ریشه کرده اند و

با یکدیگر اختلاف دارند. از آن جمله بعد از دولت صفویه که اولاد حاجی محمد-خان و عرب محمد سلطان در خوارزم ولایت داشتند و یلبارس خان را نادر شاه افشار برافکند و حکومت خوارزم به محمد طاهر خان مفوض داشت در بخارا نیز طایفه ابوالفیض خان چنگیزی و ابوالخیر خان سلطنت همی کردند.

در عهد خانیّت ابوالفیض خان چنگیزی، میر معصوم نام ولد دانیال اتالیق بن رحیم اتالیق بن حکیم اتالیق که آباء و اجداد او را به قواعد ملوک چنگیزی و اوزبکیه مرتبه اتالیقی یعنی لله گی و اتاییکی بوده در لباس زهد و تقوی و تصوف در بخارا ظهور کرده و از آن جهت که خان بخارا را بدو اظهار ارادت و او مراد و مرشد واقع شد، او را شاهمراد لقب دادند. و چون بزرگ را «بیک» و نیکو را «جان» خوانند وی را «بیک جان» خواندند و رفته رفته در توسط رعایا و برایا و اظهار عدالت و نصفت کار او به مقامی کشید که مرجع تمام اهالی بخارا شد و شاه را نایب مناب و قایم مقام او می دانستند تا بر او بیعت کردند و شاه نشان شد.

لهدا شاه را به گوشه ای نشانید و بر او مقرری معین کرد و خود در لباس تصوف و زهد و عدالت و قناعت متکفل مهام انام شد تا امر تق و فتق ولایت بدو انحصار یافت، دولت اوزبکیه منقبت بدو مخصوص گشت و کمال استقلال حاصل نمود و در طخارستان و ترکستان مستولی شد و لشکر بر سر مرو شاهبجان برده و بیرام علی خان قاجار عزالدینلو که از زمان صفویه الی هذالعهد حکومت مرو پدران او را بوده بکشت و بند مرو را خراب کرد و امیر ناصرالدین توره یعنی شاهزاده فرزند خود را به حکومت مرو مأمور ساخت.

و در این سنوات که پادشاه ایران به انتظام فارس و آذربایجان اشتغال داشت سپاه وی در حدود خراسان تاخت و تاراج تمام و قتل عام کردند، بناء علی هذا در این ایام که موکب سلطانی در ارض قدس همی زیست نامه ای به شاهمراد بیک جان اوزبک نگاشت که:

حکایت گذشته سلاطین صفویه از شاه اسمعیل و معاصرین محمد خان شیبانی اوزبک و سایر سلاطین اوزبکیه و صفویه را الی نادر شاه افشار و ابوالخیر خان اوزبک حاجت به اظهار نیست، ما دانیم و شما نیز دانید که چه رفته و پیدا است که بلخ بامی و مرو شاهبجان و

زمین داور و سیستان و قندهار و کابل از اجزای مُلک پادشاهان ایران بوده‌اند، اکنون شما را چه افتاده که بلخ بامی و مرو شاه‌یجان را تصرف نمائید و آنگاه دست بر قتل بیرام علی‌خان قاجار عزالدینلو که از طوایف سلسله‌علیه ماست گشائید؟ کین‌های قدیم ایرانی و تورانی را تجدید کردن صرفه شما نخواهد بود، از زمان تور و پشنگ و افراسیاب و کیخسرو حاصل کار خود را دیده‌اید و شنیده‌اید.

نظم

بر آنم میاور که جنبم ز جای ندارد پر پشه با پیل پای
 با دنبال شیر نر بازیچه کردن کار خردمندان نیست و بناگوش پلنگ
 خاریدن از شیوه بخردان با فرهنگ بعید است، همه عالم از نسل حوا
 و آدمند و اگر به نسل پادشاهان توران مکابرت باید و مفاخرت شاید،
 فرع ما نیز از آن اصل و فرق ما نیز از آن وصل خواهد بود، سلاله و
 نتیجه قاجار نویان نه از منقبت و فقرات ادنی است بلکه دوده ستوده
 ایل جلیل نبیل تا خود از سلدوس و جلایر و اوزبیک اعلی است.
 خداوند جهانیان جهان بخش را شکر سزد که ممالک توران و ایران و
 روم و روس و چین و ماچین و ختا و ختن و هندوستان را به دودمان
 بزرگ اتراک موهبت فرمود، در این صورت اولی آنکه هر یک به مُلک
 خود قناعت کنند و پای از حد خود بیرون نهند، به تختگاه موروث و
 مکتسب خود باز گردند و گردِ کینه و فزونی نگردند تا مانیز به حدود و
 سنور و ثغور قدیمه ایران قانع شویم و از این سوی آب جیحون فراتر
 نجوئیم.

نظم

مرا زبید | ۱۲۰ | از خسروان عجم
 به شاخی چه باید در آویختن
 بهرچ آن نمائی تو از گرم و سرد
 بیا تا چه داری ز شمشیر و جام
 سر تخت کاوس و اکلیل جم
 که نتوان از آن میوه‌ای ریختن
 پسذیرنده‌ام ز آشتی یا نبرد
 که دارم درین هر دو دستی تمام
 چون این نامه جگر خراش به میر معصوم بیگ جان امیر بخارا رسید،

محمد حسین خان مروی قاجار ولد بیرام علی خان را خواسته سختی چند در متابعت پادشاه ظفرمند رانده از مرو شاه‌یجان متوحشاً به بخارا رفت و دل در برش طپیدن گرفت.

ذکر مأموریت

محمد حسن خان قراگوزلو به رسالت کابلستان
در باب بلخ بامی نزد شهریار ملک کابل و قندهار
شاه زمان افغان بن تیمور شاه ابدالی و
رفتن اسمعیل آقای مگری نزد شاهزاده محمود
برادر وی و حکمران هرات و
باز آمدن هر دو سفیر به دلخواه

احمد خان افغان ابدالی پس از قضیه نادر شاه افشار در سال یکهزار و یکصد و هفتاد (۱۱۷۰ هـ / ۱۷۵۶ م) به کابل و قندهار بازگشته از آنجا به هندوستان رفته بر احمد شاه بن محمد شاه هندی بآبروی استیلا یافت، خواهرش را به مناکحه پسر خود تیمور درآورده به کابل باز آمد. چون احمد شاه هندی در دست عمزاده اش عالمگیر مسموم شد، پس از هفت سال حکومت درگذشت و کار احمد شاه افغان ابدالی در آن صفحات قوت گرفت. بعد از وی پسرش تیمور شاه مدت سی (۳۰) سال در کابل و قندهار حکمرانی کرد تا در حدود سنه یکهزار و دو بیست و اند جهان را به درود نمود و پسرش شاه زمان افغان بر جای پدر بر نشست و استقلال تمام یافت، برادر خود شاهزاده محمود را حکومت هرات داد و بلخ را نیز متصرف شدند.

لهذا در این ایام شاهنشاه کشورستان حضرت آقا محمد خان، محمد حسین خان قراگوزلوی همدانی را با نامه ملاطفت ختامه به کابل و نزد شاه زمان افغان مأمور فرمود و حاصل سفارت وی سخن استرداد بلخ بود که همواره ضمیمه بلاد ایران بوده است.

و چون فرستاده پادشاه گیتی پناه سلطان محمد شاه به کابل و قندهار رفت، شاه

زمان قبول رد بلخ نمود و کدو خان نامی را به سفارت به حضرت اعلیٰ فرستاد و به مصاحبت محمدحسین خان فراگوزلو باز آمد و در تفویض بلخ تمکین و اذعان نمود و ضراعت نامه مبنی بر اطاعت مرقوم و مرسول داشت. هکذا شاهزاده محمود حاکم هرات اظهار خلوص و ارادت کرد و اظهار نمود که:

هرات نیز سالها در زمان صفویه ضمیمه ایران بوده است و اگر قبول افتد من نیز یکی از حکام و مأمورین پادشاه ایرانم که در این ولایت حکومت همی رانم، میان بر خدمت بسته‌ایم و مترصد احکام و اوامر آن حضرت نشسته.

فرستاده را خورسند و خوشنود با تحف و هدایا بازگردانیدند و راه سیل را به خس و خاشاک بر بستن خواستند. اسحق خان حاکم تربت حیدریه یعنی میرحیدر تونی، رحمت‌الله و برادر محمدخان هزاره و سایر حکام بلاد خراسان هراسان به خدمت پادشاه کامکارگیتی ستان آقا محمد شاه قاجار آمدند و بعد از عرض تحف و هدایا و قبول خدمات و چاکری مخلع و مرخص شده و به مرکز حکومت و ایالت خود متمکن شدند. و منظور خسرو جهان ستان آن بود که امر بلخ بامی و مرو-شاهیجان و هرات را انتظامی کامل داده مانند زمان شاه اسمعیل و شاه طهماسب صفوی حکام مخصوص به ایالت هر یک منصوب کند و از بریق صمصام خورشید فام پرتوی تازه در حدود مشرق افکند.

اخبار آذربایجان و بازگشت آقا محمدخان قاجار از خراسان

در خلال این اندیشه بعضی اخبار و عرایض از امرای دولتنخواه آذربایجان رسید و آمدن سپاه روسیه در آن ولایت محقق گردید، یاساق طخارستان را به یورش آذربایجان و قزاق تبدیل فرمود عرفت الله بفسخ العزائم و نقض المهم را به کار بسته در انتظام امر خراسان اهتمام مرعی داشت. محمدولی خان قاجار را با ده هزار (۱۰۰۰۰) سوار به سرداری کل خراسان نصب و در شهر مشهد مقدس امر به توقف فرمود، و فتحعلی بیگ کتول را که از سرکشیکان خاصه بود به کوتوالی و تحویل‌داری